

راه حل دمکراتیک مسئله ملّی در ایران

و

ناسیونالیسم کور

ف - علاءالدین

ناسیونالیسم کور عبارت از پذیرش ناسیونالیسم است بعنوان یک ایدئولوژی. ناسیونالیسم بمتابه یک ایدئولوژی نو ظهور در سده‌های ۱۸ و ۱۹ جنبشی مترقی بشمار می‌آید. در آن سال‌ها ناسیونالیست بودن نشانه پیشرو بودن شخص بود چراکه در اروپای آن روزگار ناسیونالیسم خواستار از میان برداشتن نظام پوسیده فئودالی بود و تغییر نظام اقتصادی فئودالی به سرمایه‌داری را در نظر داشت تا بتواند بر مبنای آن دولت‌های ملی را پدید آورد. چنین ناسیونالیسمی نوعی ایدئولوژی یا جهان‌بینی بشمار می‌آید.^۱ با از میان رفتن فئودالیسم، امروزه این محتوای ایدئولوژیک نیز از میان رفته است. با این حال در جوامع عقب‌مانده که فرهنگ فئودالی بمعنای شیوه تفکر و زندگی همچنان در آنها باقیست، ناسیونالیسم بعنوان یک ایدئولوژی وجود دارد و تاثیرگذار است. دولت ایران در هر دو شکل شاهی و اسلامی‌اش نمونه بارزی از آن بشمار می‌آید که با وجود رشد اقتصاد سرمایه‌داری در کشور و نابودی نظام فئودالی، شکل حاکمیت سیاسی فئودالی را حفظ کرده است و با خشونت با همه مظاهر جامعه مدنی که دست‌آورد نظام سرمایه‌داری است می‌ستیزد. و ازین روست که امروزه جمهوری اسلامی بسرکوب و حشیانه همه جنبش‌های دمکراتیک در ایران از جمله جنبش ملیت‌ها ادامه می‌دهد.

این خلاء ایدئولوژیک ناسیونالیسم ناگزیر است که با نوعی جهان‌بینی یا ایدئولوژی پرگردد. ولی در شرایط خاص جهانی و منطقه، برخورد آگاهانه در این باره از اهمیت فراوانی برخوردار است. در غیر اینصورت ناسیونالیسم شکل یک ایدئولوژی را بخود خواهد گرفت و به رویارویی با سایر ایدئولوژی‌ها برخورد خاست که این چیزی جز ناسیونالیسم کور نخواهد بود، چراکه بدنبال خواسته‌ها و منافع شخصی یا گروهی کورکورانه به پذیرش این یا آن ایدئولوژی تن درخواهد داد و به جدال با سایر ایدئولوژی‌ها خواهد پرداخت که انعکاس‌دهنده منافع سایر طبقات و اقشار جامعه هستند. آنها نیز ناچار بمقابله خواهند شد و بدین‌سان تفرقه و دشمنی در صفوف ملت راه خواهد یافت، وحدت و یکپارچگی ملی خدشه‌دار خواهد شد و در نهایت جنبش ملی به شکست و نابودی خواهد گرائید.

از سوی دیگر پذیرش ناسیونالیسم بعنوان یک ایدئولوژی، با برتری دادن یک ملت به سایر ملت‌های ساکن ایران، اتحاد این ملت‌ها را در مبارزه برای آزادی و احقاق خواسته‌های ملی از میان می‌برد، آنها را رودرروی هم قرار می‌دهد و به دشمنی با یکدیگر وامیدارد. حاکمیت شوونیستی ازین تنش و برخوردها سود می‌برد و با استفاده از عوامل تحریک که به فراوانی در میان صفوف این ملت‌ها دارد جنگ و جدال براه می‌اندازد و در نهایت سرکوب آنها را صلح‌طلبانه و انسان‌گرایانه جلوه می‌دهد که گوئی جلوی خونریزی را گرفته است. شوونیست‌های خارج از حاکمیت همچون سلطنت‌طلبان نیز این دشمنی‌های ناخواسته را برای نفی ماهیت ملی اقوام ایرانی^۲ بکار می‌گیرند و ببهانه میانجیگری به توجیه قیم‌مآبانه پادشاه رعیت‌پرور آریامه‌ری می‌پردازند.

هرچند مفهوم پان بمعنای همبستگی میان بخش‌های یک قوم، همچون پان‌ترکیسم یا پان‌فارس‌یسم یک امر طبیعی است ولی برداشت سیاسی از این مسئله فرهنگی، ناسیونالیسم کور را بر آن می‌دارد که بامید واهی کمک‌های خارجی به متفقین خود در داخل پشت کند و بمسائل سیاسی در داخل ایران بیتفاوت بماند. در این راه نه تنها دشمنی سایر ملت‌ها را بجان می‌خرد بلکه با دیگر جنبش‌های دمکراتیک همچون جنبش زنان و جنبش سندیکائی کارگران به رویارویی برمی‌خیزد. چنین برداشتی از مبارزه ملی که هیچ متفق در داخل نمی‌شناسد خواستار شکستن این جنبش‌های سرتاسری به اجزاء ملی است، همچون جنبش ملی زنان آذربایجان. ولی باین دلیل که این جنبش‌های دمکراتیک را از تنها منبع قدرت خود که سرتاسری بودن آنهاست محروم می‌سازد کمر بنابودی آنها می‌بندد. این دشمنی با جنبش‌های دمکراتیک سرتاسری، هم جنبش ملی را از حمایت آنها در مبارزه محروم می‌سازد و هم مانع نفوذ افکار مترقی آنها در جنبش ملی می‌گردد و آن را در معرض پس‌مانده‌های فکری فئودالی همچون اسلام سیاسی و یا نفی حقوق مدنی زنان قرار می‌دهد.

بدین‌سان ناسیونالیسم کور با کاشتن تخم نفاق و دشمنی جنبش‌های ملی را به کج‌راه شکست و نابودی می‌کشانند: دشمنی در میان افراد و آحاد هریک از ملت‌ها، دشمنی میان ملت‌های مختلف و دشمنی میان جنبش‌های ملی و سایر جنبش‌های دمکراتیک در ایران.

در برابر این ناسیونالیسم کور که جنبش‌های ملی را بصورت افزون طلبی‌ها و برتری‌های قومی تعریف می‌کند، بینش دمکراتیک قرار دارد که بوجود مسئله‌ای بنام مسئله ملی در جامعه ایران باور دارد و حل آن را ضامن دمکراسی در ایران می‌داند. ازین‌راه جنبش‌های ملی را در شمار دیگر جنبش‌های دمکراتیک می‌آورد با این تفاوت که حاکمیت سیاسی را هدف خود قرار داده

است، کاری که هیچیک از جنبش‌های دمکراتیک همچون جنبش زنان، توانایی انجام آنرا ندارد. این توانایی از خصلت دمکراتیک جنبش‌های ملی بر می‌خیزد چراکه مردمسالاری اساس موجودیت آن بشمار می‌آید و در واقع حاکمیت مردم بدون حاکمیت اجزاء آن، یعنی حاکمیت ترک و کرد، عرب و بلوچ، ترکمن و... چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

مردمسالاری از مفهوم نوین پدیده ملت Nation State حاصل شده است و آن اراده مردمی برای برقراری حاکمیت خویش است. از چنین مردمی با عنوان قوم Ethnic یاد می‌شود که دارای زبان و فرهنگ آداب و سنن، باورهای دینی و سابقه تاریخی مشترک هستند. با این حال نه همه وجوه مشترک یک قوم، که عمده شدن این یا آن وجه اشتراک کفایت تا مردمی را برای اعمال حاکمیت خویش و تشکیل یک دولت ملی گرد هم آورد. دستیابی به هویت ملی نیز معنایی جز درک چنین نیازی برای حق تعیین سرنوشت بشکل اعمال حاکمیت خویش ندارد. ازین‌رو سیاست و قومیت دو مشخصه مسئله ملی و همانند دو رویه یک سکه هستند. همچنانکه هیچ سکه‌ای بدون هر دو رویه آن قابل تصور نیست، مسئله ملی هم بدون وجود این دو مشخصه، وجود خارجی ندارد.^۳

اینکه چرا و چگونه مردمی نیازمند اعمال حاکمیت خویش می‌شوند به شرایط تاریخی خاص آنها باز می‌گردد. ولی قدر مسلم اینکه هیچ قومی تبدیل به ملت نخواهد شد مگر اینکه با احساس نیاز به اعمال حاکمیت خویش در صدد ایجاد یک دولت ملی برآید. در ایران کنونی دستکم شش قوم زیرین چنین خصلتی از خود بروز داده‌اند: ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و فارس که در میان آنان قوم فارس همواره با نام بی‌مسمای ملت ایران نمایندگی شده‌است. این امر در اصل موجودیت قوم فارس را زیر سؤال می‌برد و روشن می‌سازد که قوم فارس شامل همه اقوامیست که به زبان فارسی سخن می‌گویند.

کج فهمی در باره ملت ایران ریشه در فرآیند تکوین دولت ایران پس از انقلاب مشروطیت دارد که با کودتای رضا خان از مسیر تشکیل یک دولت فدرال خارج گردید و با بازگرداندن استبداد شاهی حاکمیت را از سایر ملت‌های ساکن ایران با توسل به نام ملت واحد ایران ربود و زبان فارسی را بعنوان تنها زبان ملی رسمیت بخشید و ازین‌رو به شوونیسم فارس شهرت یافت. پدیده ملت‌سازی در ایران نیز از همین رو شکست خورد چراکه ملت ایران هیچ پشتیبان قومی برای خود نداشت.^۴ در عین حال آنان که با دستیاری بیگانگان به ملت‌سازی پرداختند با نقض هرگونه حاکمیت مردمی از ایجاد همبستگی سیاسی میان این ملت‌ها و ایجاد کشوری همچون کشور سوئیس ناتوان ماندند که در آن هر چهار زبان آلمانی، انگلیسی، فرانسه و ایتالیایی زبان‌های رسمی بشمار می‌آیند. با این بینش بود که انقلاب مشروطیت در ایران بهنگام طرح دولت ملی Nation State تشکیل یک دولت فدرال را پیش کشید. چنین فدرالیسم ملی که با پذیرش تقسیمات سیاسی کشور بر اساس اقوام ساکن ایران و اعمال حاکمیت آنان بشکل انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش‌بینی شده بود تا بامروز اعتبار خود را حفظ کرده است.

ملت‌های ساکن ایران در مبارزه برای کسب حاکمیت سیاسی خود متفقین بالقوه بشمار می‌آیند. ولی باید مراقب بود که این اتفاق در مبارزه و اتحاد در عمل بسبب عوامل و جریانات خارجی که تاثیر مستقیمی بر سیر مبارزات در داخل ندارد دستخوش سستی و شکست نگردد. برای مثال فعالین ملی ترک و کرد با داشتن بیشترین اختلاف نظر را در باره حکومت ترکیه می‌توانند بیشترین همکاری را در مبارزه با رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی داشته باشند بشرطی که مبارزه را امری داخلی بدانند و آگاه باشند که هرگونه دخالت دادن عوامل خارجی، دخالت‌های دیگری را در مقیاسی بس بزرگتر بدنبال خواهد داشت. از سوی دیگر اتحادی که زیر آتش توپ و تفنگ دشمنان ملت‌های دربند پدید آمده باشد هرگز بخاطر یک آبادی و یا مثنی خاک از هم نخواهد پاشید. تجربه پیشه‌وری رهبر بزرگ آذربایجان و قاضی محمد رهبر بزرگ کردستان گواه این مدعاست.

ملت‌های ساکن ایران در مبارزه برای تحقق خواسته‌های خود تنها نیستند چراکه خصلت دمکراتیک مسئله ملی، متفقین دیگری برای آنها فراهم آورده‌ست که از آن جمله‌اند جنبش زنان برای تأمین حقوق برابر با مردان و جنبش کارگران برای حق تشکیل سندیکا و اتحادیه‌ها. ولی از آنجائیکه جنبش‌های ملی ساختار سیاسی آینده کشور را شکل خواهند داد نباید واژه‌ای ازین جنبش‌های سرتاسری داشته باشند که تنها بدنبال احقاق حقوق دمکراتیک خود هستند. برعکس نزدیکی با جنبش‌های سرتاسری در حین جلب حمایت آنها از مبارزه ملت‌ها، نفوذ افکار مترقی آنها را در جنبش‌های ملی باعث می‌گردد که ازین‌راه تضمین‌کننده رشد افکار پیشرو در آنهاست و زودودن همه پس‌مانده‌های تفکرات فئودالی را همچون اسلام سیاسی و یا نفی حقوق مدنی زنان بدنبال خواهد داشت.

ولی مسئله در باره احزاب و تشکیلات سیاسی سرتاسری کاملاً متفاوت است. گذشته از تشکیلات پان‌ایرانیستی که با جنبش‌های ملی دشمنی ماهوی دارند سایر تشکیلات سرتاسری نیز برای جنبش‌های ملی نوعی رقیب بشمار می‌آیند چراکه همانند آنان بدنبال کسب قدرت سیاسی هستند. ازین‌رو دیر یا زود ناگزیر به رویارویی با جنبش‌های ملی خواهند شد. از خواست دستیابی بقدرت سیاسی هم که بگذریم برنامه حکومتی این تشکیلات و احزاب در برگیرنده تمامی مناطق ملی است و براساس اصول ایدئولوژیک و عقیدتی مشخصی به تدوین برنامه واحدی برای کل ایران دارند که این با حق حاکمیت ملت‌ها و حق تعیین سرنوشت آنها در تناقض آشکار است. چراکه ملت‌ها در داخل ایران در هیچ یک از عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی از رشد موزونی برخوردار

نیستند. ازین رو یک برنامه لیبرالی میتواند مناسب ملتی باشد، درحالیکه برای دیگری ممکن است یک اقتصاد سوسیالیستی کارساز باشد. پیچیدن نسخه واحدی برای همه ملت‌های ساکن ایران، حق آنها را در انتخاب میان انواع مختلف پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌گیرد.

با اینحال با تشکیلات و احزاب سیاسی که حق تعیین سرنوشت را برای ملت‌ها می‌پذیرند یا دستکم به ضدیت با آن برنمی‌خیزند باید با مدارا رفتار نمود و با تشویق آنها برای ایجاد حوزه‌های ملی در تشکیلاتشان سعی کرد تا به جنبش‌های ملی نزدیک شوند. و اگر به مبارزه نمی‌پیوندند، دستکم در صف دشمنان آن یعنی پان ایرانیست‌ها قرار نگیرند.

لندن پائیز ۱۳۸۷

پانویس‌ها:

۱- ر. ج. ک. به نوشته من در همراهان بنام: **مردمسالاری یا ملیت‌گرایی**
www.hamraahaan.co.uk/comp04.htm

۲- ر. ج. ک. به نوشته من در همراهان درباره **رضا پهلوی**
www.hamraahaan.co.uk/comp01.htm

۳- ر. ج. ک. به نوشته من در همراهان بنام: **مسئله ملی سیاسی است یا قومی**
www.hamraahaan.co.uk/comp80.htm

۴- ر. ج. ک. به نوشته من در همراهان بنام: **اهل موزه**
www.hamraahaan.co.uk/comp50.htm

پیوست برای ارائه طرح اتحاد برای مبارزه:

این نوشته، نه طرحی برای یک تشکیلات جدید که کوششی است در جهت اتحاد سازمان‌های گوناگون جنبش ملی آذربایجان. در صورت پذیرش عام از سوی سایر ملت‌های ساکن در ایران نیز، این طرح می‌تواند مبنای توافق اصولی میان آنان قرار گیرد
www.hamraahaan.com

مبانی سیاسی - استراتژیک جنبش ملی آذربایجان جنوبی

ف - علاء الدین

سابقه تاریخی

ملت آذربایجان به مردمی اطلاق می‌شود که در محدوده جغرافیایی آذربایجان کنونی اکثریت قاطع دارند و به زبان ترکی آذری سخن می‌گویند و در طول قرون متمادی دارای سنن و فرهنگ مشترک بوده‌اند. آذربایجان در اوائل قرن نوزدهم به دو بخش شمالی و جنوبی تجزیه گردید. بخش شمالی آن که در سال ۱۹۱۸ به حاکمیت ملی خود دست یافت، در سال ۱۹۹۱ به استقلال کامل رسید و جایگاه شایسته خود را در میان سایر ملت‌های آزاد جهان در سازمان ملل متحد باز یافت. آذربایجان جنوبی، اما علی‌رغم مبارزات وسیع توده‌ای که در ادامه انقلاب مشروطیت بعمل آمده تاکنون نتوانسته‌است به حاکمیت خود جامه عمل بپوشاند. اهم این مبارزات عبارت بودند از: - بسیج و حمله به تهران، سرنگونی حکومت محمدعلی شاه قاجار و پایان دادن به استبداد صغیر توسط مجلس ایالتی آذربایجان - برهبری ستارخان و به همیاری مجلس ایالتی گیلان. - جنبش آزادیستان برهبری شیخ محمد خیابانی. - حکومت ملی آذربایجان به زعامت سید محمد جعفر پیشه‌وری. - جنبش ملی آذربایجان ادامه این مبارزات برای کسب حاکمیت ملت آذربایجان است. در حال حاضر جنبش ملی آذربایجان در جنوب آن متمرکز شده، ازین‌رو در ادامه این نوشته از تکرار پسوند جنوبی خودداری شده است.

مبانی اصولی

۱. ملت آذربایجان با استفاده از مزامین امروزی جوامع مدنی و با استناد به الحاقیه‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر بصورت آحادی از مردم People تعریف می‌شود که در یک محدوده جغرافیایی مایل به اعمال حاکمیت خویش هستند. ازین‌رو ملت آذربایجان معنایی جز دولت ملی آذربایجان Nation State نداشته و ندارد.

۲. هدف استراتژیک جنبش ملی آذربایجان تشکیل حکومت ملی، چه در داخل ایران و چه در خارج محدوده سیاسی آنست. این امر در طول پروسه تشکیل حکومت ملی و بنا به خواست اکثریت قاطع ملت آذربایجان تعیین خواهد شد.

۳. ملت آذربایجان تنها مرجع تعیین سرنوشت خویش است. ازین‌رو تنها مرجع تصمیم‌گیری در باره شکل حکومت آینده آذربایجان و تکامل آن از شکل حکومتی در ساختار دولتی کشور ایران به دولتی مستقل در خارج آنست.

۴. حکومت ملی آذربایجان بر اساس شرایط سیاسی جهان و منطقه و با هماهنگی کامل با سایر ملت‌های ساکن ایران، می‌تواند به شکل‌های زیر واقعیت یابد:

- خودمختاری در داخل ایران
- حکومت فدرال درون فدراسیونی متشکل از سایر ملت‌های ساکن ایران
- دولت مستقل در خارج از مرزهای سیاسی ایران
- ۵. جنبش ملی آذربایجان بخشی جدائی‌ناپذیر از مبارزه بی‌امانی است که امروزه در سراسر ایران برای دستیابی به دموکراسی در جریان است. هر چند مبارزه برای کسب دموکراسی در ایران ابعاد گوناگونی دارد که آزادی بیان و اندیشه و اعمال حقوق زنان از آن جمله‌اند

ولی درین میان حق حاکمیت ملت‌های ساکن ایران اهمیتی تعیین کننده دارد چراکه تعیین ساختار حکومتی آینده را آماج خود قرار داده‌ست.

۶. حاکمیت جمهوری اسلامی بعنوان تجسم واقعی شوونیزم فارس، بزرگترین مانع در برابر جنبش ملی آذربایجان بشمار می‌آید. بیشتر حکومت پهلوی با ایدئولوژی شاهنشاهی اعمال کننده شوونیزم فارس بود. امروزه جمهوری اسلامی با دستاویز قرار دادن دین، سیاست‌های شوونیزمی مشابهی را پیش می‌برد.

۷. شوونیزم بمعنای برتر شمردن یک ملت، در ایران شکل فارس بخود گرفته است و آن عبارت از قائل بودن به ملت واحد ایرانی است، ببهای نفی سایر ملت‌های ساکن ایران. این اعتقاد به ملت واحد، پذیرش یک فرهنگ و یک زبان واحد را ناگزیر بدنبال دارد که همان زبان فارسی و فرهنگ گویا ۲۵۰۰ ساله آنست. جمهوری اسلامی نیز با طرح امت اسلامی، در عمل همان سیاست‌های شوونیزم فارس را بشکل سرکوب همه شئون فرهنگی و زبانی سایر ملت‌های ساکن ایران پیگیری نموده است و در جهت آسمیله کردن هر چه بیشتر آنها پیش می‌رود.

۸. شوونیزم فارس هرگز بمعنای ملت فارس نبوده و نیست. هرچند بسبب اشتراک زبانی، تبلیغات شوونیزی در میان فارس‌ها کاربرد و تأثیر بیشتری داشته و دارد. با اینحال کم نیستند آذربایجانی‌هایی که تحت تأثیر تبلیغات شوونیزم خود را آریائی می‌دانند و در اینباره که زبان آذربایجانی‌ها ترکی نبوده و لهجه‌ای از فارسی یا پهلوی است به یاقوه سرائی می‌پردازند.

۹. سایر ملت‌های ساکن ایران از جمله ملت فارس، متحد بالقوه جنبش ملی آذربایجان در مبارزه دمکراتیک وی برای کسب حاکمیت ملی خویش است. ازین‌رو تشریک مساعی و هماهنگی با آنان در هر قدم و هر مرحله از مبارزه از نهایت درجه اهمیت برخوردارست.

۱۰. همه افراد و گروه‌های سیاسی نیز که در مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک در ایران درگیر هستند حامیان بالقوه جنبش ملی آذربایجان بشمار می‌آیند. در اصل، حد پیگیری آنها در این مبارزه، بستگی به نوع برخورد آنان با حق حاکمیت ملت‌ها در ایران دارد. آشکارست کسی که حقوق ملی آذربایجانی‌ها را نمی‌پذیرد که ۳۶٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، نمی‌تواند حقوق شهروندی تک تک افراد جامعه را محترم بشمارد و بدان گردن نهد.

زمستان ۱۳۸۳